

چند روایت از تاثیر کرونا بر روابط خانوادگی



این روزها اولین تجربه بشر از قرنطینه و اجبار به فاصله گرفتن از رفت و آمد و دیدار تازه کردن، دورکاری و محدودیت خرید و استفاده از هنر و باقی مواهب زندگی اجتماعی نیست...

این روزها اولین تجربه بشر از قرنطینه و اجبار به فاصله گرفتن از رفت و آمد و دیدار تازه کردن، دورکاری و محدودیت خرید و استفاده از هنر و باقی مواهب زندگی اجتماعی نیست اما در ادبیات و سینما آنقدرها به تجربه های قبلی قرنطینه پرداخته نشده است. شاید دلیل آن همین وضعیت امروز ما باشد زیرا قرنطینه به قدری آزاردهنده است که همه می خواهند فقط تماشای کنند و هیچ وقت به آن برنگردند. با این حال، قرنطینه وجود دارد و حتی ممکن است تکرار شود!

به گزارش ایسنا، آدم های معاصر بخصوص در ایران، تا پیش از زمستان ۱۳۹۸، چیز زیادی از قرنطینه نمی دانستند اما حالا با گذشت دو ماه از اعلام رسمی ورود کرونا به کشور، اوضاع فرق می کند و قرنطینگی بخشی از خاطره جمعی ما شده است.

«علی» حسابدار یک شرکت بزرگ در تهران که به تازگی مادر همسرش را به دلیل سرطان از دست داده است، می گوید: «دخترم کنکوری است. از بهمن ماه به خانه ای در یکی از شهرهای کوچک اطراف تهران رفته که روی درس هایش متمرکز باشد. وقتی کرونا آمد، تصمیم گرفتیم که همان جا بماند. مادرش هم برای مراقبت از مادرزنم، باید در منزل او می ماند. الان سه ماه است که این طوری پخش و پلا زندگی می کنیم. من صبح بیدار می شوم و شروع می کنم به کار، تا شب. گاهی چند بار در روز گریه ام می گیرد و دلم می خواهد بروم دخترم را بیاورم پیش خودم ولی استرس اینجا حواسش را پرت می کند. آنجا که هست همسر یکی از اقوام حواسش به او هست و چون جمعیت آنجا کم است نگران اینکه مریض شود نیستیم. به دخترم نگفتیم که مادر بزرگش فوت کرده است. حتی نتوانستیم برایش مراسم تشییع برگزار کنیم. خانواده همسرم این روزها دور هم جمعند ولی دامادها و عروس ها رفت و آمدی ندارند تا خطری نباشد. گاهی شب ها می روم خانه شان، همسرم می آید جلوی پنجره و با هم تلفنی حرف می زنیم. فقط منتظرم این روزها تمام شود.»

تجربه از دست دادن دیگران در ایام قرنطینه، تنها مصیبت این روزها نیست. «فائزه» که از مادرش در خانه نگهداری می کند، می گوید: «دکتر و پرستار باید هر روز به خانه سر بزنند و وضعیت مادرم را بررسی کنند. خریدن لوازم بهداشتی برای مادرم هم از مشکلات این روزهاست. روزهای اول که نگران بودیم مادرم به خاطر بی مبالاتی پرستارها به کرونا مبتلا شود او را به خانه آوردیم ولی هنوز دکتر و پرستار به خانه رفت و آمد دارند و هزینه آن هم خیلی بالاست. نگرانی ما هم برطرف نشده است. از بین همه بچه ها، من قبول کردم که این مدت مراقب مادرم باشم. یک ماه و نیم است که به خانه نرفته ام و بچه ها و همسرم را ندیده ام چون هم نگران آنها هستم و هم نگران اینکه مبادا ناقل بیماری بشوم و باعث شوم مادرم هم مبتلا به کرونا شود. عملاً در خانه حبسم و گاهی بچه ها برایم با ماشین، غذایی که خودشان درست کرده اند را می فرستند تا خوشحال شوم.»

نگهداری از بچه ها در قرنطینه، مشکل دیگری است که این روزها خانواده ها با آن درگیرند. «زهرا»، مادر دو دختر ۳ و ۴ ساله می گوید: «وقتی من بچه بودم، خانه ای داشتیم که فکر می کردم حیاطش هیچ وقت تمام نمی شود و اگر تنها به باغچه بروم ممکن است گم شوم. بعدها البته فهمیدم که حیاط ما آنقدرها هم بزرگ نبوده است اما در عالم بچگی این طور به نظر می آمد که هیچ وقت تمام نمی شود. آن وقت ها در خانه ماندن اصلاً کار سختی نبود. الان دو تا بچه ام در یک خانه ۶۵ متری از هر طرف که می روند باز روزی هزار بار سر و کله شان به هم می خورد و جیغ و گریه شان به آسمان می رود. هفته های اول قرنطینه که هم بیشتر می ترسیدیم هم هوا هنوز سرد بود، همه چیز خیلی سخت تر بود اما از وقتی هوا بهتر شده، کمی از ترسم کم کرده ام، بچه ها را روزها می خوابانم تا همسرم غروب از سر کار برگردد، آخر شب بچه ها را یکی دو ساعتی بیرون می بریم و فقط راه می رویم تا هم خسته شوند و شب بخوابند و هم اینکه بیرون از خانه رفته باشند. نمی دانم تا کی می توانیم این طوری ادامه دهیم. دوست دارم یک روز بیدار شوم و بگویند کرونا رفته و همه چیز تمام شده است!»

نظم جدید زندگی، برای «فاطمه» معنی دیگری داشته است: «قبل از قرنطینه جزء آدم هایی بودم که مدام دنبال تغییر شرایط و به دست آوردن چیزهای جدیدند اما قرنطینه فرصتی شد که در سکوتی که اطرافم به وجود آمد کمی به خودم برسم و به چیزهایی که واقعا برایم مهمند فکر کنم. از طرفی پدر و مادرم که اصلاً خودشان را مقید به رعایت چیزهایی

مثل شست و شوی مدام نمی دانند، نگرانی همه ما بچه ها بودند. برای همین خانه خودم را ترک کردم و برگشتم پیش پدر و مادرم که بتوانم برایشان خرید کنم و همه چیز را ضدعفونی کنم و نگذارم زیاد از خانه بیرون بروند تا این دوره را هم بگذرانیم.»

«امیر» هم از کسانی است که برای مراقبت بیشتر از خانواده اش برگشته تا با مادرش زندگی کند. او در مورد سپری کردن روزها می گوید: «گاهی از بی ملاحظگی دیگران کلافه می شوم. مادرم به دلیل شیمی درمانی در گروه بسیار پرخطر قرار دارد. خاله هایم هم همگی پیرند و من تنها عضو جوانی هستم که می توانم بیرون بروم و برایشان خرید کنم. می شود گفت مسئولیت مراقبت از آنان حالا تا حدودی به عهده من است و این برای من بسیار سنگین است. اینکه تنها من از خانه بیرون می روم باعث می شود احساس کنم اگر مادرم بیمار شود حتما تقصیر من است. از طرفی باقی اعضای خانواده ام در کنار ما زندگی نمی کنند و من واقعا نگرانم که اگر اتفاقی بیفتد آنان من را مقصر بدانند. البته در این مورد با آنها حرف زده ام و این حرف زدن کار خیلی سختی بود ولی نگرانی خودم هنوز برطرف نشده است. این روزها تغییر عادت ها و وسواس بیشتری که روی همه چیز به خرج می دهم را بیشتر احساس می کنم. خودم هم دیابت و فشار خون دارم و باید علاوه بر دیگران از خودم بیشتر مراقبت کنم. در این شرایط وقتی می بینم برادرم یا دخترخاله ام کمتر ماجرا را جدی گرفته اند یا به زندگی عادی فکر می کنند واقعا عصبانی می شوم اما از طرف دیگر احساس می کنم این شرایط باعث شده بیشتر مردم در مورد احساس هایشان صادق باشند و با هم در مورد چیزهایی که قبلا از آنها حرف نمی زدند حرف بزنند. شاید اینکه بعضی آدم هایی که قبلا چندان به مرگ فکر نمی کردند حالا بیشتر درگیر این مساله شده اند باعث شود یک سری تغییرات کلی در زندگی مان ایجاد شود که می شود از آنها استقبال کرد.»

تغییرات روابط خانوادگی، مرگ آدم ها در تنهایی، حرف زدن از احساسات، گشتن دنبال چیزهایی که واقعا مهمند، فاصله گرفتن از نظم زندگی روزمره، استفاده از فضایی که قرنطینه ایجاد کرده برای دوباره فکر کردن درباره همه چیز، دست و پنجه نرم کردن با فاصله های فیزیکی و تلاش برای جلوگیری از ورود چیزی نامرئی و کشنده به داخل خانه ها، بخشی از تجربه هایی است که قرنطینی برای انسان امروز به ارمغان آورده است. اینکه از این تجربه چه در خاطر ما خواهد ماند و بعدها از آن چگونه استفاده خواهد شد، چیزی است که باید منتظر باشیم تا بعدا اتفاق بیفتد.